

پارناسیسم

و مکتب «هنر برای هنر»

رومانتیسیم اجتماعی چون بر اثر احتیاجات عامه مردم و تحول وضع اجتماعی و اقتصادی بوجود آمده بود، نویسندگان بزرگ آن از قبیل «ویکتور هوگو» میکوشیدند که هنر خود را در خدمت اجتماع و مردم بکار اندازند. و چنانکه در مقاله آینده خواهیم دید نویسندگان بزرگ رمانیست از قبیل «بالزاک» و «استاندا» توجه بیشتری باین موضوع داشتند. ولی همزمان با آغاز رمانیسم در ادبیات، عده‌ای از شعرا بمیان آمدند که ادعا میکردند مفید بودن و یا در بند اجتماع بودن، ارزش هنر را از میان میبرد. میگفتند هنر خدائی است که باید آنرا تنها بغضطرح خودش برستید و هیچگونه جنبه مفید و یا اخلاقی بآن نداد و چنین چیزهایی را از آن انتظار نداشت.

۲۵۴

کسی که بیش از همه نظریه «هنر برای هنر» را بیان آورد، «تئوفیل گوتیه» Th. Gautier بود. او که سابقاً نویسنده رومان‌تیک پرهیجان و مجزونی بود، بعدها چندین سفر بکشورهای مختلف کرد و پس از بازگشت، دکترین هنر برای هنر را در شعر به میان آورد، این نظریه زائیده نوعی حس بیقیدی و فرار از اجتماع میباشد. شعرائی که باین نظریه متوسل می‌شوند، از مبارزات اجتماعی وحشت دارند و می‌خواهند بیشتر از فکر اجتماع ب فکر ذوق و هوس خود باشند. می‌گویند زندگی مشکل و پر از درد و درون‌نچاست و سر نوشت افراد بشر روشن نیست. یگانه چیزی که می‌تواند ما را تسلی بخشد زیبایی است و هنر وقتی بکمال زیبایی می‌تواند برسد که از افکار اخلاقی و فلسفی، از تغییرات بی‌دری آنها و از بیان‌تأیلات پیچیده و آشفته بدور باشد. «تئوفیل گوتیه» در مقدمه یکی از کتاب‌های خودش وقتیکه به «سن‌سیمونیست‌ها» حمله میکند، چنین می‌گوید: «هنر فقط برای اینست که زیبا باشد و هر چیزی وقتی که مفید باشد دیگر نمی‌تواند زیبایی خود را حفظ کند.» همچنین در سال ۱۸۳۴ در مقدمه کتاب مشهور خودش «مادموازل دومون»

(MLL de maupin) چنین مینویسد: «قط قط چیزی واقفاً زیبا است که بدود هیچ کاری نیخورد. هر چیز مفیدی زشت است. احتیاجی را بیان میکند و احتیاجات مردم، بستو تنفر آوراست.»

در این جا بیمورد نیست آنچه را که «دوما» در باره «هنر برای هنر» گفته است نقل کنیم. «دوما» در باره این جمله چنین میگوید: «سه کلمه ای که از هر گونه حسی محروم است.» این جمله را باید تعریف خوبی برای این مکتب شمرد. زیرا نویسنده ای که معتقد باصل «هنر برای هنر» میباشد و بجز زیبایی ظاهری و شکل اثر خود و موفقیت در بیان مطلب، بچیز دیگری اهمیت نمی دهد، گاهی در مقابل هیجانات آورترین حوادث زندگی بقدری خونسرد است و آنرا چنان با بی قیدی و بی حسی بیان و تشریح می کند که انسان را دچار وحشت می سازد.

«ویکتور هوگو» کتاب شمری دارد بنام «Les orientales» شاعر بزرگ رومانتیک در این اثر خود توجه زیادی بشکل و وزن و قافیه نشان داده و ضمن مقدمه غرور آمیزی آزادی در شعر را اعلام کرده است و باید گفت که الهام بخش طرفداران «هنر برای هنر» همین کتاب ویکتور هوگو میباشد.

شاعر دیگر این مکتب «تئودور دو بانویل» «Théodore de Banville» میباشد، خود او میگوید که قدم برجای پای «توفیل کوتیه» گذاشته است. همچنین اقرار میکند که در فن شعر فقط بوژن و قافیه با بند است و از شعر گفتن، هیچ منظوری بجز اقناع ذوق خود ندارد. او میگوید: «قافیه همچون میخی زرین است که تخیلات شعر او را تثبیت میکند.»

۲۵۵



در حوالی سال ۱۸۶۰ هنگامیکه بحث و مشاجره شدیدی در باره ادبیات در گرفته بود، عده ای از شعرای جوان که بر ضد رومانتیسم اجتماعی قیام کرده بودند و تحت تأثیر دکترین «هنر برای هنر» قرار داشتند، دورهم گرد آمدند و محافل ادبی برای خود تشکیل دادند. در رأس این شعرا «لوکنت دولیل» «Lecote de Lisle» قرار داشت که همه اطرافیان خود را تحت الشعاع قرار داده بود و باید او را بزرگترین نماینده این روش ادبی شمرد. در سال ۱۸۶۶ ناشری بنام «لومر» (Lemerre) مجموعه شعری مرکب از آثار این شعرا تحت عنوان «Le Parnasse Contemporain» (پارناس معاصر) انتشار داد (پارناس نام کوهی است که بنا با فسا، نه های یونان قدیم، «آپولون» (Apollon) خداوند شعر و همچنین نه خواهری که ربه انواع هنرهای زیبا بودند (les Muses) در آن زندگی میکردند، این نام بمجموعه های شعر نیز اطلاق میشود) و چون این کتاب از طرف خوانندگان استقبال شد، پس از مدتی دومین جلد آنرا هم منتشر ساخت. رفته رفته این شعرا بنام «پارناسین» (Parnasien) معروف شدند و بالاخره منتقدی بنام «آندره تریو» (André Thérive) در کتابی که بشعرا «پارناسین» اختصاص داده بود، کلمه «پارناسیسم» (Parnassisme) را نیز استعمال کرد.

بعقیده «لوکنت دولیل» شعر نشانه ای است از روح کسی که احساسات خود را خاموش

ساخته است. این بیحسی زائیده فلسفه است که شاعر آن پابند مییابد. از اینرو شاعر باید سعادت واقعی را در سکون و آرامش جستجو کند. بدی زائیده زندگی است. از اینرو تا حد امکان باید کم زندگی کرد. (عجیب تر اینکه خود این بزرگوار هفتاد و شش سال زندگی کرده است!) باید همچنان رادر خود کشت. گریبان خود را از دست بیاری «امید» نجات داد؛ و روح را از تمام آرزوها و هوسها دور نگاه داشت!

نکته جالب توجهی که در اینجا باید ذکر شود اینست که خود شاعر نیز پابند این هدایات خود نیست و نمیتواند باشد او بظاهر میخواهد در برابر جامعه و سن و امید بآینده و چیزهای دیگر بی اعتناء، بی حس و بی طرف باشد. ولی این بی اعتنائی او بکینه مبدل می شود و با هیچانی که در ظاهر با آن مخالف است. بمخالفت با جامعه برمیخیزد. مردم را احق مینامد و مسیحیت را دین ظالمانه و غافلانه ای میشمارد. بظاهر میخواهد فقط زیبایی ظاهری را در آثار خود حفظ کند و شعر را تنها برای زیبایی شکل آن بگوید ولی همه اشعارش بر از فلسفه های منحرف و بد بینانه است.

پارناسیسم که بمخالفت با رومانسیسم برخاسته است، گذشته از آنکه با هر گونه شعر «شخصی» (Subjectif) مخالف است، در عین حال، ادبیات دوره کلاسیک نیز که جنبه شخصی ندارد، متمایل میشود. زیبایی را بدون دخالت احساسات و وسیله سعادت و بشمارد و عالی ترین نمونه این زیبایی را در هنر یونان، در خدایان مرمری و در بناهای سفیدی که سایه اندیشه ها و هجانات آنها را تیره نساخته است مبیند.

شاعر در عصری که بخیال او، زشتی بر زیبایی پیروز شده است، توسن خیال را بسوی قرونیکه که بنظر او همه جلال آفرینش و زیبایی است میتازد. هر چند که «لوکنت دولیل» کشورهای مختلفی را دیده و بسرزمینها، گوناگونی سفر کرده است ولی وطن اصلی او یونان است. یونان قدیم «همر» و «سوفوکل»؛ .. بقیده او شرط کمال هنر، سکونت و آرامش روح شاعر است. همچنین مصرعهای آهنگ دار، میتواند تابلوهای مجللی را جلوی چشم، مجسم سازد. از اینرو است که اشعار او مانند مرمری صاف، بی نقص و در عین حال محکم است هر کله را با دقت انتخاب میکند و بجای خودش میگذازد و ایدآلها و اینست که شعر را از لحاظ استحکام و زیبایی بدرجه مجسمه ای برساند. شعرای پارناسین، رعایت دسیپلین و احترام بقواعد شعر را از او باز بردند. بقیده این شعر، شعر نه باید بخنداند و نه بگریاند. بلکه باید فقط زیبا باشد و هدف خود را در خودش بجوید.

پس از «لوکنت دولیل» توانا ترین شاعر این مکتب، «ژوزه ماریادو هر دیا» (José Maria de Hérédia) میباشد. این شاعر که فقط یک کتاب شعر بنام «Les Trophées» دارد اشعارش از لحاظ کمال تکنیک بی نظیر میباشد.

«فرانسوا کوپه» (François Coppée) نیز که نخستین کتاب شعر خود (Reliquaire) را به «استاد عزیز خود» «لوکنت دولیل» تقدیم کرده باینکه موضوع اشعار خود را از مسائل روز مره زندگی گرفته است، در بعضی از آثار خود، مخصوصاً در «Les Humbles» یک شاعر پارناسین میباشد.

پارناسیسم را میتوان تظاهر ناتورالیسم در شعر شمرد. و وقتی بیجست در باره ناتورالیسم برسیم این موضوع بیشتر روشن خواهد شد.

در پایان بهتر است آنچه را که «سنت بوو» (Sainte-Beuve) بزرگترین منقده ادبی آن دوره باین شعرا میگفت در اینجا ذکر کنیم. او شعر از دعوت میکرد که «بحقیقت» نزدیک شوند. میگفت: «حقیقت چیزی است که شاعر باید امروزه بیش از هر چیز دیگری در جستجوی آن باشد.» همچنین آنها را بسوی الهام و قریبه ای دعوت میکرد که «شاعر را مستقیماً با توده مردم مربوط میسازد و مردم را مجبور میکند که به هنر او علاقمند شوند.» اما راهی که این شعرا میرفتند با راهی که «سنت بوو» نشان میداد، خیلی فاصله داشت؛ این شاعران با مردم بیگانه بودند و در او هام مه آلود خود غوطه میخورند.

یک نمونه

ترجمه اشعار پارناسین هارا نمیتوان بعنوان نمونه در اینجا ذکر کرد. زیرا در ترجمه شکل و وزن و قافیه که بیشتر از هر چیز مورد نظر شاعر بوده است، از میان میرود. از این رو در اینجا شعر «Les Conquerants» (فاتحین). اثر «ژوزه ماریادو هر دیا» را عیناً نقل می میکنیم و ترجمه آنرا هم در زیر بنظر خواننده گان عزیز میسازیم:

(1842 - 1905) **J. - M. DE HEREDIA**

LES CONQUÉRANTS

Comme un vol de gerfauts hors du charnier natal,
Fatigués de porter leurs misères hautaines,
De Palos de Moguer routiers et capitaines
Partaient, ivres d'un rêve héroïque et brutal.

Ils allaient conquérir le fabuleux métal
Que Cipango mûrit dans ses mines lointaines,
Et les vents alizés inclinaient leurs antennes
Aux bords mystérieux du monde occidental.

Chaque soir, espérant des lendemains épiques,
L'azur phosphorescent de la mer des Tropiques
Enchantait leur sommeil d'un mirage doré;

Ou, penchés à l'avant des blanches caravelles,
Ils regardaient monter en un ciel ignoré
Du fond de l'Océan des étoiles nouvelles.

فاتحین

چون مرغان شکاری که از آشیان پریده باشند،

از «پالوس» ۱ و «موگر» ۲، ناخداایان و مردان کهنه‌کار
که از حمل بارشور بختیهای غرور آمیز خود بجان آمده بودند.
سرمست از رویای قهرمانی و خشنی، عزیمت میکردند.

میرفتند تا بر طلاهای افسانه‌ای
که سرزمین ژاپون در معادن دوردست خود نگاه داشته بود، فاتح شوند
و بادهای «آیزه» دگلکهای آنها را
بسوی سواحل اسرار آمیز غرب خم میکرد.

هر شبی بامید فردای پر افتخار
دریای آبی رنگ و درخشان استوائی
خواب آنانرا از سراب ژراندودی بر میگردد.

آنگاه از جلوی کشتی سفیدشان خم میشدند
و ستارگان تازه ایرا که از اعماق اقیانوس
بآسمان ناشناس بالا میرفتند، نگاه میکردند. (۳)

۱-۲ «Palos» و «Moguer» دو بندر اسپانیا. کریستف کلمب وقتی برای کشف
آمریکا میرفت، از «پالوس» خارج شد.

۲۵۸

۳- در اغلب اشعار «هردیا» معمولاً منظور شاعر در بیت آخر بیان شده است. چنانکه
ملاحظه میشود، شاعر در اینجا از کسانی بحث میکند که بامید پیدا کردن طلا سفر میکنند
و پیوسته دستخوش رویای شیرین طلاها هستند و منظور شاعر از ستارگان تازه ای که بالا
میآید، اینست که وقت میگردد و آنان بارزوی خود دست نمی‌یابند.